

## بررسی مبانی انسان‌شناختی علوم انسانی غربی و اقتضات روش‌شناختی آن

مرضیه عبدلی مسینان<sup>۱</sup>  
عبدالحسین خسروپناه<sup>۲</sup>

### چکیده

**هدف:** هدف از انجام این پژوهش، تبیین مبانی انسان‌شناختی پارادایم‌های رایج در علوم انسانی غربی و پاسخ به این پرسش بود که آیا روش‌شناسی علوم انسانی غربی متأثر از مبانی انسان‌شناختی آن است یا خیر. **روش:** تحقیق حاضر از نوع توصیفی-تحلیلی و مطالب آن با روش کتابخانه‌ای گردآوری شده است. **یافته‌ها:** انسان به عنوان موضوع علوم انسانی و انسان‌شناسی به مثابه یکی از پشتوانه‌ها و مبانی نظری علم، نقشی اساسی در فرایند تولید علم دارد. تنوع تعریف و تلقی‌های گوناگون از انسان، تأثیر زیادی بر حوزه معرفت‌شناسی، به‌ویژه در مباحث روش‌شناسی و روش‌های تحقیق در علوم انسانی دارد؛ به گونه‌ای که پارادایم معینی در حوزه علوم انسانی می‌تواند متأثر از ایده‌ای خاص در باب ماهیت انسان باشد. برای مثال، تلقی شیء‌انگارانه و تصور مکانیکی از انسان و بالطبع گزینش روش‌های کمی در رویکرد اثباتی و تعریف انسان به موجودی آزاد، معناساز و خلاق و اتخاذ روش‌های کیفی در رویکرد تفسیری، معلول همین تفاوت نگرش به انسان است. **نتیجه‌گیری:** روش‌شناسی علوم انسانی به نحو اجتناب‌ناپذیری متأثر از مبانی و پیش‌فرض‌های انسان‌شناختی آن است؛ به گونه‌ای که تغییر در نوع نگرش به انسان می‌تواند روش‌شناسی و به تبع آن، به دلیل تأثیر عمیق روش‌شناسی، ماهیت علوم انسانی را متحول سازد.

**واژگان کلیدی:** انسان‌شناسی، علوم انسانی، پارادایم، روش، روش‌شناسی.

◇ دریافت مقاله: 97/08/01، تصویب نهایی: 98/02/10.

1. دکتری مدرسی معارف، گرایش مبانی نظری اسلام؛ دانشگاه معارف قم و دانش پژوه سطح چهارحوزه(نویسنده مسئول)/ نشانی: قم؛ ابتدای بلوار جمهوری اسلامی، بین کوچه 4 و 6، پلاک 72 / شماره: 1025321101 / Email: U.abdoli@gmail.com
2. دکتری فلسفه و کلام، استاد گروه فلسفه پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

## الف) مقدمه

فلسفه علوم انسانی به عنوان یکی از فلسفه‌های مضاف و فیلسوفان علوم انسانی با بهره‌گیری از متافیزیک، متکفل تبیین مبانی و مفروضه‌های متافیزیکی‌اند که علوم انسانی بر آنها مبتنی است. یکی از این مبانی، مبانی انسان‌شناختی است که در تعیین مسائل، اهداف، ساختار و روش این علوم تأثیر بسزایی دارد. انسان و کنشهای انسانی، موضوع اصلی و هویت علوم انسانی را تشکیل می‌دهد. اینکه ماهیت انسان چیست، جهان اجتماعی که در آن زندگی می‌کند چه خصیصه و ماهیتی دارد و نسبت میان انسان و جامعه او چیست، تعاریفی را در پی دارد که در نهایت به ماهیت علم و چگونگی ورود ارزشها به حوزه علم منجر می‌شود. آنچه امروزه با عنوان علوم انسانی و روش‌شناسی‌های علمی یا روشهای تحقیق با آن مواجهیم، خاستگاهی دارد که با ایده‌ای در باب ماهیت و طبیعت انسانی و تصویر ما از انسان مطلوب گره خورده است.

از طرفی هستی‌شناسی موضوع، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی، سه عنصر اساسی در شکل‌دهی به نظامهای تولید معرفت علمی‌اند؛ با این وصف که موضوع‌شناسی، مقدم بر معرفت‌شناسی و معرفت‌شناسی نیز بر روش‌شناسی علم تقدم دارد. بنابر این، انسان به عنوان محور و موضوع علوم انسانی و انسان‌شناسی به عنوان یکی از مبانی و بنیادهای نظری تولید علم، نقشی اساسی در شکل‌گیری و تکوین علوم انسانی دارند و در عین حال، بر دو عنصر معرفت‌شناختی و روش‌شناختی علوم انسانی نیز اثرگذار و مقدمند.

از آنجا که تفاوت دیدگاه اندیشمندان در خصوص انسان و کنشهای انسانی، مستلزم علوم انسانی متفاوت و متکثر است، مطالعه آرای انسان‌شناختی اندیشمندان غربی دارای اهمیت است تا نشان دهد چگونه انسان‌شناسی‌های مختلف (هستی‌شناسی موضوع) می‌تواند منجر به منبع‌شناسی متفاوت در شناخت انسان (معرفت‌شناسی) و روشهای متمایز در مطالعه کنشهای انسانی (روش‌شناسی) شود و مفاهیم، نظریات، روش و ساختار علوم انسانی را تغییر دهد. این بررسی به مثابه نقشه راهی است که مدل فکری اندیشمندان علوم انسانی غربی را در حوزه مبانی انسان‌شناختی و کاربری آن را در روش‌شناسی علوم انسانی، به عنوان مراحل پیش‌تولید علوم انسانی نشان می‌دهد. از این رو، با توجه به اهمیت و تأثیر مبانی انسان‌شناختی، می‌توان برآیند روش‌شناختی پارادایم‌های رایج در علوم انسانی را شناسایی کرد و با تغییر در نوع نگرش به انسان - با جایگزینی مبانی انسان‌شناختی دینی به جای سکولار - به عنوان موضوع علوم انسانی در منابع معرفتی شناخت و به تبع روش تحقیق در علوم انسانی بازبینی و بازنگری کرد.

در خصوص پیشینه انسان‌شناختی این پژوهش در غرب می‌توان به تألیفاتی چون: تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی از ناصر فکوهی، انسان‌شناسی فلسفی هانس دیرکس، امانیسیم از تونی دیویس، اثر دو جلدی انسان‌شناسی به مثابه مبانی انسان‌شناختی اثر سید حمیدرضا حسنی و هادی موسوی اشاره کرد. اما وجه ممیز این پژوهش با کارهای صورت گرفته، اولاً پرداختن به مبانی انسان‌شناختی پارادایم‌های

سه‌گانه علوم انسانی به طور خاص و ثانیاً تبیین کاربرست و برابند روش‌شناختی این مبانی در علوم انسانی است. از این رو، این نوشتار با مفروض دانستن ضرورت و امکان تولید علوم انسانی اسلامی و با اذعان به این امر که در حیطه علوم انسانی باید مفروضه‌های آن را اغلب از گزاره‌های متافیزیکی انسان‌شناسی دینی گرفت، به بررسی مبانی انسان‌شناختی علوم انسانی و تأثیر آن بر منطق و روش تحقیق در علوم انسانی غربی می‌پردازد.

## ب) چارچوب نظری

از آنجا که تحدید معنایی واژگان کلیدی، پیش‌شرط ورود به مباحث نظری و شناخت واقعیت‌هاست، لازم است ارکان مفهومی بحث، مانند انسان‌شناسی، روش‌شناسی و علوم انسانی، به منظور تحلیل و واکاوی هرچه بهتر موضوع، تبیین شود.

### 1. انسان‌شناسی

گاه منظور از انسان‌شناسی، نوع تلقی از انسان در مباحث علم‌النفس و فلسفه ذهن است و گاه مباحثی است که با عنوان آنتروپولوژی، قوم‌شناسی و بوم‌شناختی شناخته می‌شوند. دو اصطلاح «انسان‌شناسی» و «مردم‌شناسی» ترجمه انگلیسی و فرانسوی اصطلاحات آنتروپولوژی<sup>1</sup> و اتنولوژی<sup>2</sup> است که از نظر ریشه لغوی هم‌معنا و معادل‌اند. اولی از ریشه یونانی آنتروپوس<sup>3</sup> به معنای انسان و دومی از ریشه یونانی اتنوس<sup>4</sup> به معنای قوم و مردم گرفته شده است. «واژه آنتروپولوژی برای اولین بار توسط ارسطو مورد استفاده قرار گرفت و منظور او علمی بود که در جهت شناخت انسان تلاش کند» (فربد، 1372: 3). اما منظور ما از انسان‌شناسی، نه علم‌النفس فلسفی و نه مباحث آنتروپولوژیک است؛ بلکه مقصود، نوع نگاه به انسان است از آن حیث که می‌تواند مبنای علوم انسانی واقع شود. هر معرفتی که به بررسی بُعد یا ابعادی از وجود انسان یا گروه و قشر خاصی از انسانها پردازد، شایسته عنوان انسان‌شناسی است. مقصود از انسان‌شناسی در نوشتار حاضر، انسان‌شناسی به‌طور مطلق یا انسان‌شناسی مضاف مانند انسان‌شناسی بیولوژیکی، انسان‌شناسی زبانی، انسان‌شناسی فرهنگی یا انسان‌شناسی اخلاقی و... که از شاخه‌های انسان‌شناسی و در عرض علوم انسانی قرار دارند و ابعاد مختلف زندگی جسمانی، تاریخی، اجتماعی و فرهنگی انسان را با روشهای علمی و تجربی بررسی می‌کنند، نیست؛ بلکه منظور از آن، شناخت ابعاد وجودی انسان، شناخت طبیعت، استعدادها و

1. Anthropologie

2. Ethnologie

3. Anthropos

4. Ethnos

قابلیت انسان، اختیارمندی انسان و... است. بدیهی است انسان‌شناسی به این معنا نه تنها در عرض علوم انسانی نیست، بلکه در طول آن و مادر آنها محسوب می‌شود و بدون آگاهی از آن، پرداختن به هر یک از رشته‌های علوم انسانی، غیر منطقی بوده و تحقیق و پژوهش درباره آن را دچار مشکلات بزرگ خواهد کرد. (کریمی، 1393: 4-5)

## 2. علوم انسانی

در باب ماهیت و چیستی علوم انسانی، دیدگاهها و آرای گوناگونی مطرح است و بر این اساس، تعاریف متعدد و گوناگونی ارائه شده که می‌توان آنها را از چند منظر بررسی کرد: تعاریف ناظر به موضوع، تعاریف ناظر به غایت، تعاریف ناظر به روش و تعاریف حقیقی یا لفظی مانند تعاریف ناظر به مصادیق رشته‌های موجود و... در تعاریف موضوع‌محور، برخی تعاریف هر آنچه به نوعی مربوط به انسان می‌شود را جزء علوم انسانی تلقی می‌کنند. تعاریف دیگر، موضوع اصلی و محوری علوم انسانی را انسان می‌دانند که در این قسم اخیر، یا انسان با جسم و روح خود موضوع علوم انسانی است یا تنها روح و اندیشه او یا کنشها و رفتارهای ارادی و آگاهانه انسانی مد نظر قرار می‌گیرد. با این مقدمه می‌توان تعاریف علوم انسانی را از منظری دیگر به اعم، عام، خاص و اخص تقسیم کرد؛ تعاریف دسته اول (موضوع‌محور) با تعریف موضوع علوم انسانی حد و مرز علوم انسانی را از غیر آن مشخص می‌کنند. در این تعاریف، برخی علوم انسانی را علوم می‌دانند که موضوع آن انسان، از حیث دارا بودن اراده و آگاهی است؛ مانند تعریف استاد مصباح یزدی که معتقد است علوم انسانی با فکر و اندیشه انسان سر و کار دارد؛ یعنی «متعلق» این علوم، با فکر و اندیشه انسان ارتباط دارد. البته همه علوم با اندیشه انسان ارتباط دارند، ولی «متعلق» علوم انسانی، اندیشه انسان است. (مجموعه مقالات و مصاحبه‌های برگزیده، 1378: 77)

در تعاریف دسته دوم، روش تولید این علوم مبنای تعریف قرار گرفته است. در تعریف استاد میرباقری، عقلانیت اجتماعی و عرف جامعه انسانی به عنوان روش و منبع تولید علوم انسانی معرفی شده است (میرباقری، 1391: 24). برخی دیگر نیز روش علوم انسانی را اعم از عقل، نقل، شهود و تجربه دانسته‌اند. (مجموعه مصاحبه‌های همایش تحول در علوم انسانی، 1391: 302)

در تعاریف غایت‌محور، غایت تولید این علوم مبنای تعریف قرار گرفته است. در برخی تعاریف، هدف کلی علوم انسانی، رشد و تکامل انسان است؛ چه علوم انسانی غربی و چه علوم انسانی اسلامی. هر کدام در جهت اصول و ارزشهای خاص خود، منظور نظر است (جمعی از نویسندگان، 1361: ج 1: 197). تعاریف پیشین، تعاریفی تک‌متغیری بودند که مقوم علوم انسانی را در وجود یک عنصر و جزء می‌انگاشتند، اما برخی دیگر قائل به رویکردی چندگانه‌گرا هستند و تعاریف ترکیبی از علوم انسانی ارائه می‌کنند.

با توجه به آنچه گفته شد، به نظر می‌رسد تعاریف ترکیبی، شناخت جامع‌تری از علوم انسانی ارائه می‌دهند؛ تعاریفی که سه عنصر محوری هر علم (موضوع، روش و غایت) را مد نظر قرار دهد. بنابر این، در تعریف نگارنده از علوم انسانی با در نظر گرفتن این سه عنصر می‌توان گفت: علوم انسانی، منظومه وسیعی از اصول و مسائلی است که انسان به عنوان موضوع کلی در مرکز آن قرار دارد. این علوم با روشهای مختلف عقلی، نقلی، شهودی و تجربی و با هدف رشد و تکامل انسان به توصیف، تبیین، پیش‌بینی، تغییر و اصلاح اندیشه و کنشهای انسان و جوامع انسانی می‌پردازند.

این تعریف، انسان را از آن جهت که صاحب اراده و آگاهی است، موضوع علوم انسانی قرار داده و در ضمن، تبیین روشهای به کار گرفته در شاخه‌های مختلف علوم انسانی با رویکردی کارکردی غایت این علوم را نیز مد نظر قرار می‌دهد.

### 3. روش و روش‌شناسی

دو واژه روش و روش‌شناسی در بسیاری از موارد به جای یکدیگر استعمال می‌شوند، در حالی که معنای آنها متفاوت و در بستر این تغییر معانی، کاربردهای آنها نیز متفاوت خواهد بود. روش به ابزارهای کسب معرفت مانند مصاحبه، پرسشنامه، مطالعه اسنادی و...، یا روشهای تحلیل آن مانند آمار، تحلیل متن و محتوا و... اطلاق می‌شود؛ در حالی که روش‌شناسی فرایند تولید و توسعه معرفت است و ریشه در مفاهیم هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی هر نظام فکری دارد.

روش‌شناسی، ارجاع به چگونگی کسب و تولید معرفت از واقعیت دارد که البته از آنجا که واقعیت در پارادایم‌های مختلف، مفاهیم متفاوتی را ابلاغ می‌کند، روش‌شناسی علم هم در هر پارادایم، منحصر و خاص همان پارادایم است. در تحقیقات علمی، روش‌شناسی به مجموعه‌ای از عقاید، قوانین، تکنیکها و رویکردهایی اطلاق می‌شود که توسط جامعه علمی اندیشمندان به کار برده می‌شود. (نیومن، 1997: 9)

بنابر این، روش‌شناسی با روش در معنای رایج که آیا از قیاس یا استقرا استفاده کنیم، یا از چه ابزارهایی برای ورود به واقعیت و کسب معرفت استفاده کنیم، یا در بحث اعتباریابی داده‌ها، متفاوت است. به طور کلی، روش‌شناسی با مفاهیم ارزشی حوزه علم در ارتباط است و بسیاری از مفاهیم ارزشی محقق در تعیین روش یا انتخاب موضوع خاص تحقیق یا چگونگی تحلیل داده‌ها در روش‌شناسی مستتر است. «روش‌شناسی علمی دستوری است؛ زیرا برای فکر قواعدی مقرر می‌کند و تعیین می‌کند انسان چگونه باید حقایق در علوم را جستجو کند». (حقیقت، 1387: 48)

## ج) یافته‌ها و نتایج

## 1. مبانی انسان‌شناختی علوم انسانی غربی

مبنای عام و مشترک علوم انسانی، انسان‌محوری یا همان اومانیزم است. گرچه مکاتب مختلف علوم انسانی دارای مبانی مشخص و گاه متناقضی نسبت به یکدیگرند، اما همه آنها در یک مبنا مشترک‌اند و آن بحث اصالت انسان یا انسان‌محوری است. سیر تکوین انسان‌مداری در غرب نشان می‌دهد که توجه به انسان در سراسر تاریخ تفکر غرب دیده می‌شود؛ گرچه شدت و ضعف، قلمرو و گستره و دامنه آن در زمانهای مختلف متفاوت بوده است. (ر.ک: کرد فیروزی، 1382)

اومانیزم<sup>1</sup> - بشرگرایی یا انسان‌مداری - از مهم‌ترین مبانی فکری تمدن غرب است. به اعتقاد اغلب صاحب‌نظران، از واژه‌های ابداعی سده نوزدهم میلادی است (مک‌گراس، 2012: 42) که به عنوان مبنای عام و مشترک تمام مکاتب غربی از دیرباز تاکنون چنین تعریف می‌شود: «هر نوع دیدگاه یا چشم‌انداز فکری و فلسفی که ارزش فوق‌العاده و والایی برای انسان و تجربه‌ها، علایق و حقوق انسانی قایل می‌شود» (استیلواتر، 1998: 641) و دارای اصول و مؤلفه‌هایی چون: خردگرایی، طبیعت‌گرایی، فردگرایی، سکولاریسم، نسبی‌گرایی، آزادی، تسامح و تساهل است. (مدنی، 1393: 123-135)

فردریک ادوردز،<sup>4</sup> پژوهشگر اومانیزم، در مقاله‌ای جامع و در یک تقسیم‌بندی کلی، مهم‌ترین جریانهای اومانیزمی را که در فرهنگ غرب، از گذشته تا حال وجود داشته‌اند، با گونه‌های اومانیزم باستان (کلاسیک)، قرون وسطایی، رنسانس، مدرن، روشنگری و معاصر خلاصه کرده است. (ادوردز، 2000)

بر اساس تفکر اومانیزمی، انسان، محور و مرکز خویشتن و همه اشیا و حتی خالق خدای خویش است. این برداشت به مفهومی مادی و طبیعت‌گرایانه از انسان اشاره دارد که ریشه در جهان‌بینی مادی دارد. «انسان گرایی خود، نوعی دین است؛ زیرا نوعی اعتقادنامه دارد. با این همه، دینی است بدون خدا؛ اگر هم خدایی وجود داشته باشد، شناختنی نیست و نباید او را به حساب آورد. انسان باید فقط برای انسان زندگی کند؛ زیرا انسان چه بخواهد و چه نخواهد، در دنیا فروافکنده شده است و باید خود را حفظ کند. انسان به معنای واقعی، خودش خالق خودش است؛ باید معیارهای خودش را به وجود آورد، باید هدفهای خودش را تعیین کند و باید خودش راه را به سوی آنها بگشاید» (براون، 1384: 233). این مسئله به معنای انکار خدا و ماورای طبیعت است و در نتیجه، باعث شکل‌گیری بت‌پرستی مدرن، یعنی پرستش نفس اماره شد.

1. Humanism  
2. McGrath  
3. steelwater  
4. Edwords

## 297 $\diamond$ بررسی مبانی انسان‌شناختی علوم انسانی غربی و اقتضانات روش‌شناختی آن

نگاه اومانیت‌ها به انسان، «انسان به مثابه اله» است. در مکتب اومانیسیم، انسان ملاک هر خیر و شر و مرجع هر گونه ارزش‌گذاری است. سخن هیچ کس حتی خدا برای چنین انسانی مهم نیست و انسان، اهمیت بیشتری از خدا می‌یابد (دیویس، 1378: 38؛ آریلاستر، 1377: 183-140). بنابر این، انسان به جای خدا قرار می‌گیرد که این خود پایه و مبنای سکولاریسم در علم است؛ زیرا هدف و نتیجه اصلی اومانیسیم، زمینی کردن و بی‌اعتباری دین و جدایی آن از علم است. در این رهگذر، انسان با طبیعت یکی می‌شود و هر گونه نیروی معنوی، بی‌اعتبار می‌شود و مورد انکار قرار می‌گیرد. (رحیمی بروجردی، 1370: 120-119)

### یک) انسان در پارادایم اثباتی

اثبات‌گرایان معتقدند انسانها ذاتاً منفعت‌طلب، لذت‌جو و منطقی‌اند. بنتام<sup>1</sup> و پس از او استوارت میل<sup>2</sup> معتقد بودند انسان چیزی جز حیوان منفعت‌طلب نیست. او ذاتاً سودجوست و هیچ چیزی نمی‌تواند مانع سودجویی او شود، مگر سودجویی دیگران و قدرتی برتر از آنان (راسل، 1373: 1061-1058). انسان، بر اساس علل خارجی رفتار می‌کند به نحوی که علل یکسان، آثار مشابهی بر او به جای می‌گذارد. شناخت انسان بر اساس مشاهده رفتار وی و آنچه در واقعیت بیرونی - به جای واقعیت درونی یا ذهنی - اتفاق می‌افتد، ممکن می‌شود. اثبات‌گرایی می‌کوشد از انسان، مدلی مکانیکی<sup>3</sup> ارائه دهد. دورکیم در حمایت از این مدل معتقد است: پدیده‌های اجتماعی به مثابه اشیا، مطالعه می‌شوند؛ چون واقعاً شیء‌اند (دورکیم، 1360). وقایع و رویدادهای اجتماعی، بر اساس قوانین علی<sup>4</sup> و روابط علی درون آنها، مطالعه می‌شوند. بر این اساس، رفتار اجتماعی انسانها، تحت تأثیر نیروهای اجتماعی<sup>5</sup> خارج از اشخاص تعیین می‌شود.

در تحلیل رفتار اجتماعی انسانها، اختیار و اراده آزاد<sup>6</sup> جایگاهی ندارند؛ آنچه بر این اساس ارائه شود، هویتی غیر علمی دارد. این اظهار نظر بدان معناست که انسانها تحت جبریت متکی بر قوانین علیت که دارای خصیصه احتمالی<sup>7</sup> است، رفتار می‌کنند. (ایمان، 1391: 87-84)

این نوع پارادایم، انسان را فقط از بعد مادی می‌بیند و ساحت او را به ساحتی مادی تقلیل می‌دهد. آگوست کنت از مکتب اثباتی، انسان را حیوانی اجتماعی تلقی می‌کند. در تعریف وی از انسان، اجتماعی بودن فصل‌معیز انسان نیست، بلکه اجتماعی بودن مراتبی دارد و صرفاً بالاترین درجات آن مختص به انسان است (اینگرام،<sup>8</sup> 1901: 27). بدین ترتیب، او نیز در رده یگانه‌انگارانی قرار می‌گیرد که یکسره روح مجرد انسانی

---

1. Jeremy Bentham  
2. John Stjuart Mill  
3. Mechanical model of man  
4. Casual laws  
5. Social forces  
6. Free Will  
7. Probablistices  
8. Ingram

را نادیده گرفته، او را موجودی تک‌بعدی و سراسر مادی تلقی می‌کند. این دیدگاه، نگرشی مکانیکی به انسان دارد و او را اسیر محیط می‌داند که جبر محیطی بر او حاکم است. اگر دانشمند هر علم بتواند این نوع جبریت را که با عنوان قوانین عام بیان می‌شود، کشف کند، می‌تواند رفتار انسان را پیش‌بینی کرده، حتی بدان جهت دهد؛ چون این نوع الگو تکرارشدنی و یکنواخت است و انسان تحت تأثیر این عوامل به ایفای نقش می‌پردازد. برای نمونه، سودای تولید هوش مصنوعی در علوم طبیعی امروز که عقبه علوم انسانی را تشکیل می‌دهد، نشان از این نوع نگاه مکانیکی است.

مکاتب گوناگون که از این پارادایم و پیش‌فرضهای آن شکل گرفته‌اند، این نوع دیدگاه مکانیکی را دنبال کرده‌اند. از جمله شدیدترین و رادیکال‌ترین آنها، رفتارگرایی اسکینر است که فقط رفتار انسان را درخور مشاهده می‌داند و هرگونه روش کیفی و داده‌های روان‌شناختی را رد می‌کند (هولیس،<sup>1</sup> 1996: 42) و نیز می‌توان به نظریه انتخاب عقلانی اشاره کرد که انسان را موجودی محاسبه‌گر برای رسیدن به سود بیشتر بر اساس منافع خود می‌داند (همان: 116). همچنین نظریه تبادل که محرک خارجی انسان را پاداش و تنبیه می‌داند. (ریترز، 1387: 408)

#### دو) انسان در پارادایم تفسیری

پارادایم تفسیری، به عنوان رویکردی انسان‌مدار، اهمیت زیادی به آزادی انسان، تجربه با معنا و آگاهی وی می‌دهد. این دیدگاه، ضمن دفاع از اختیار به جای جبر، معتقد است آگاهی انسان در مقایسه با دیگر عوامل اجتماعی، بر کنش اجتماعی وی تأثیر بیشتری دارد (استینر،<sup>2</sup> 1971). بر این اساس، توانمندی انسان در خلق و ایجاد، به جای قرار گرفتن در شرایط و زمینه‌های از قبل تعیین شده، حمایت می‌شود. تفسیرگرایان معتقدند که در جوامع انسانی، سیستم انعطاف‌پذیری از معنا - سیستم معانی مشترک<sup>3</sup> - توسط مردم خلق می‌شود. انسانها بر اساس این سیستم معانی، به تفسیر تجربیات خود و موضع‌گیری در مقابل محیط می‌پردازند. بر این اساس، زندگی اجتماعی یا ساخت و سازهای اجتماعی - فرهنگ - توسط انسانها ساخته می‌شود.

ماکس وبر<sup>4</sup> از اندیشمندان پارادایم تفسیری، به انسان به عنوان کنشگری که دارای آگاهی و شناخت است می‌نگرد. او در علوم انسانی تفسیری خود، در پی فهم و تحلیل کنشهای انسانی است. تفسیر او از انسان در دو بُعد؛ توانایی رفتار روان‌شناختی و توانایی انجام رفتار فیزیکی است. مراد وبر از رفتار روان‌شناختی، آن سنخ رفتاری است که از پشت صحنه «معنایی» برخوردار باشد. به لحاظ علی، این رفتار روان‌شناختی یا

1. Hollis

2. Stiner

3. Shared meaning System

4. Weber



## 299 $\diamond$ بررسی مبانی انسان‌شناختی علوم انسانی غربی و اقتضانات روش‌شناختی آن

همان کنش، رفتار برتر و حاکم و غالب انسان است و تنها این سنخ رفتار است که می‌تواند به جهان معنا ببخشد. (ویر، 1968: 7)

انسان از آن حیث که دارای اراده و اختیار است، مبنای علوم انسانی و اجتماعی ویر است. گستره معرفت و فهم انسان، متمایز از قلمرو ایده‌ها و ارزشهای اوست. ارزشها از اراده خلاق و رشد و تعالی بُعد کاریزماتیک انسان برمی‌آیند. در واقع؛ معرفت آفاقی و عینی انسان بر دو قسم است: معرفت بیرونی که حاصل مشاهده و تجربه است و معرفت درونی که حاصل فهم برآمده از تجربه زیسته و وجود یک رابطه همدلانه با تجربه‌های انسانی است و در عین حال، توجه اساسی ویر به نقش بنیادین و اساسی این ارزشها در شناسایی و درک گستره فهم انسان از واقع قابل توجه است (ویر، 1368: 97). به اعتقاد ویر، همین امر، بنیان تمایز روش‌شناختی میان علوم انسانی و علوم طبیعی است. در واقع؛ تفاوت رویکرد تفسیری با رویکرد پوزیتیویستی برآمده از همین تلقی و دیدگاه ویر به انسان و دستگاه معرفتی اوست.

### سه) انسان در پارادایم انتقادی

رویکرد انتقادی، معتقد است انسانها توانایی بالایی از خلاقیت و سازگاری دارند. انسانها در موقعیتهای اجتماعی اقتصادی محدودکننده قرار دارند و یکدیگر را بر اساس توجیه موقعیتهای موجود به خدمت می‌گیرند. در این شرایط، عقاید توأم با فریب و نیرنگ که ثمره آن آگاهی کاذب است، شکل می‌گیرند. کارکرد اصلی آگاهی کاذب، ناتوان‌سازی انسانها در درک صحیح از واقعیت است.

رویکرد انتقادی در توصیف طبیعت انسان، دیدگاه اثباتی را به علت اینکه اراده انسان را نادیده می‌گیرد و آن را مقهور وضعیتهای می‌داند، به انتقاد می‌گیرد. از نظر دیدگاه انتقادی، رویکرد اثباتی به شیء شدن<sup>1</sup> انسان می‌انجامد که نتیجه آن، بیگانگی انسان از خویش و نیروی خلاقانه خود است. انسان در این دیدگاه، با داشتن توانایی‌های پنهان و قدرت خلاقیت برتر، برای ایجاد تغییرات و قدرت انطباق با شرایط، میان جبر و اختیار قرار دارد. کسب معرفت از قوانین واقعی جهان که جنبه تاریخی دارد، باعث توانمندی انسان در تغییر وضع موجود، برای رسیدن به وضع مطلوب می‌شود. (ایمان، 1391: 90)

با توجه به مبانی مارکس - از سردمداران پارادایم انتقادی - به ویژه در مرام کمونیستی‌اش که انسان را موجودی بی‌اراده و مقهور جبر تاریخ، مسئولیت‌ناپذیر و صرفاً مادی معرفی می‌کند و شعار «از هر کس به مقدار توانش و برای هر کس به مقدار نیازش» سر می‌دهد، می‌توان انسان را از دیدگاه آنان، «حیوان کارگر» تعریف کرد. مارکس سرشت انسان را مادی می‌دانست و معتقد بود: در زندگی مادی، شیوه تولید،

تضمین‌کننده پویه زندگی اجتماعی، سیاسی و حقوقی است؛ چنان‌که توسعه و تکامل سیاسی، حقوقی، مذهبی، ادبی و... بر توسعه و تکامل اقتصادی متکی است. (قدیری اصلی، 1372: 153-152)

انسان در مکتب مارکس، موجودی است مادی که هیچ‌گونه تجلی روحانی و معنوی در وجود او یافت نمی‌شود و نیازها و خواسته‌هایش محدود و منحصر به امور مادی و اقتصادی است. انسان عبارت از مجموعه انسانها و دولت و اجتماع است. بنابر این، انسان تعریفی کاملاً اجتماعی دارد نه فردی. از نظر مارکس، جریان اقتصادی با همه انرژی‌هایی که تولید می‌کند و نیز انرژی‌های ذهن انقلابی، باید جامعه را به سوی قانون عقل و حذف اسارت انسان در برابر نیروهای غیرعقلانی هدایت کند و در نهایت، سروری انسان در تاریخ ثابت شود. انسان اجتماعی، سرور و حاکم مطلق تاریخ و عالم خواهد شد. (کپون، 1385: 91؛ صانع‌پور، 1381: 145)

مهم‌ترین مشخصه نظر مارکس در خصوص مفهوم انسان این است که ما الزاماً دارای طبیعتی اجتماعی هستیم؛ بدین معنا که مناسبات اجتماعی، تمامی طبیعت واقعی ما را شکل می‌دهد. مارکس مایل است بگوید که به جز تعدادی محدود از حقایق زیستی آشکار مثل نیاز به خوردن، موضوعی به نام طبیعت انسان وجود دارد. آنچه در خصوص افراد یک جامعه در یک زمان صدق می‌کند - حتی اگر به طور عام هم صدق کند - الزاماً در زمان و مکان دیگری صدق نمی‌کند. (لسلی، 1368: 93)

مارکس جبرانکاری ماورای طبیعی را رد می‌کند، ولی جبر فلسفی و اجتماعی و به تعبیر دقیق‌تر تاریخی و اقتصادی را می‌پذیرد و در عین حال، عنصر اختیار را در حد کمک و زمینه‌سازی نسبت به تحول تاریخی می‌پذیرد. مارکسیسم بر این باور است که بر تاریخ، قوانین خاصی چیره است که انسان را تحت تأثیر خود می‌نهد؛ به گونه‌ای که وی نه تنها در ساختن تاریخ هیچ اثری ندارد، بلکه خود نیز تابع جبر تاریخ است. (پریرا، 1352: 37)

## 2. تأثیر مبانی انسان‌شناختی بر منطق و روش علوم انسانی

معیارها و ملاک‌هایی که دانشمندان، علوم را بر مبنای آن تقسیم‌بندی و علم را بر مبنای آن تعریف می‌کنند، عبارت است از: «تحدید موضوع، غایت و روش». علوم در بدو امر به علوم اعتباری و حقیقی قابل تقسیم‌اند که ملاک تمایز و وحدت در علوم اعتباری، غایت و هدف و در علوم حقیقی، موضوع است. (طباطبایی، بی‌تا، ج 1: 30)

از سوی دیگر، به وسیله یکی از این سه معیار، جایگاه، منزلت و ارزش علمی تعیین می‌شود و در نتیجه، درجه‌بندی و تقسیم و مرتب علم روشن می‌شود (سروش، 1370: 24). اما در این میان، موضوع و به تبع آن مسائل علم، نقش محوری و اساسی دارند؛ زیرا حتی اسلوب و روش فکری خاص هر علمی نیز عبارت است از یک نوع ارتباط فکری خاص که بین انسان و موضوع آن علم باید برقرار شود. به عبارت دیگر؛ نحوه وجود موضوع، نوع یا انواع ارتباط فکری انسان و نگاه او را به موضوع معین می‌کند. برای مثال، اگر شیئی از نوع اجسام است، ناچار باید ارتباط جسمانی و مادی بین انسان و آن شیء برقرار شود و احساس و آزمایش عملی همان ارتباطات مادی است که دستگاه فکر با اشیا پیدا می‌کند و اگر آن شیء وجود نفسانی دارد، باید به

### 301 $\diamond$ بررسی مبانی انسان‌شناختی علوم انسانی غربی و اقتضانات روش‌شناختی آن

مشاهده‌ی حضوری و نفسانی که یگانه وسیله‌ی ارتباط ذهن با آن شیء است، پرداخته شود و اگر آن شیء کیفیت عقلانی دارد؛ یعنی حقیقتی است که عقل با اعمال قوه‌ی انتزاع آن را یافته است، باید با سبک قیاس و برهان و تحلیل عقلانی بررسی شود. (طباطبایی، 1409: 365)

به عبارت دیگر؛ «روش»، تابع «موضوع» است. نگاه ریاضی و کمی به مجردات ممکن نیست؛ زیرا هر نگاهی، از ناحیه «هستی» شیء مورد مطالعه، تعیین می‌پذیرد. اگر مجردات آثاری در ماده داشته باشند، چنانکه نفس دارد، می‌توان به آثار مادی آنها نگاه ریاضی کرد؛ ولی چنین نگاهی به خود نفس، امکان ندارد. (کریبی، 1369: 261)

بنابر این، هر علمی به مقتضای نوع موضوع و مسائلیش، روش یا روشهایی را برای تحلیل و اثبات مطالبش اقتضا می‌کند. «روش» برآمده از «موضوع» و «مسئله» است. شهید مطهری در این باره می‌گوید: به عقیده ما اختصاص یک علم به بعضی اصول متعارفه و موضوعه و همچنین اختصاص آن به یک روش و اسلوب معین، از ناحیه موضوع آن سرچشمه می‌گیرد؛ زیرا اصول متعارفه و موضوعه هر علمی عبارت است از یک عده احکام عقلی یا وضعی که عقل در مورد موضوع آن علم دارد... پس موضوع هر علم و فنی نماینده استقلال و تعیین‌کننده روش و اسلوب تحقیق و منشأ اختصاص اصول متعارفه و مبانی اولیه آن علم به آن علم است. (مطهری، 1377، ج 6: 478-479)

از طرفی، منطق و روش هر علم، تابع منابع کسب معرفت است و منابع نیز تابع موضوع و مسائل آن علم است. به عبارتی؛ هستی‌شناسی موضوع تحقیق، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی، سه عنصر اساسی در شکل‌دهی به نظامهای تولید معرفت علمی‌اند. وجود این سلسله‌مراتب معرفتی، ضرورتی حیاتی برای تولید معرفت علمی است. در این میان، مهم‌ترین پایه و اساس در شکل‌گیری معرفت علمی، تعریف دقیق و شفاف از ابعاد هستی‌شناسی موضوع است (ایمان، 1391: 300). بر این اساس، موضوع‌شناسی مقدم بر معرفت‌شناسی است و معرفت‌شناسی نیز بر روش‌شناسی علم تقدم دارد و در نتیجه، ابتدا ماهیت و حقیقت موضوع علم شناسایی می‌شود (هستی‌شناسی موضوع) و آنگاه با توجه به ابعاد مختلف موضوع منابع کسب معرفت و میزان اعتبار و روایی آن مورد ارزیابی قرار می‌گیرد (معرفت‌شناسی) و گام بعد با نظر به موضوع و منابع معرفتی، روشهای کاربردی در حل مسائل آن به کار گرفته می‌شود.

فرایند تولید معرفت در علوم انسانی نیز مانند سایر علوم، مطابق همین قواعد است و با این اوصاف، روش علوم انسانی تابع منابع و مدارک معرفتی و منابع نیز تابع مسائل و موضوع علوم انسانی است.

موضوع هر علم، امری است که مسائل علم از عوارض ذاتیه آن بحث می‌کنند (ابن‌سینا، 1404: 155؛ مطهری، 1377: 27). به این ترتیب، مسائل علم حول موضوع آن شکل می‌گیرند. بدیهی است که علوم انسانی نیز مانند سایر علوم دارای موضوع‌اند. یکی از منابعی که می‌توان برای تعیین موضوع این علوم از آن استفاده کرد، تعاریفی است که از حیث موضوع برای آن ارائه شده است. همانطور که در بخش تعریف علوم انسانی ذکر

شد، به غیر از تعاریفی که موضوع علوم انسانی را بسیار عام تلقی کرده‌اند، دیگر تعاریف، موضوع علوم انسانی را اموری که به نوعی مرتبط با انسان است برشمرده‌اند یا محور این علوم را به طور خاص انسان قرار داده‌اند (کاظمی و هنرور، 1393: 74). از این تعاریف و تعاریف دیگری که از حیث موضوع به علوم انسانی پرداخته‌اند، مشخص می‌شود که موضوع علوم انسانی، انسان و مسائل پیرامون اوست.

بنابر این، به لحاظ هستی‌شناسی موضوع علم، علوم انسانی تأثیرپذیری مستقیمی از مبانی انسان‌شناختی عالمان و محققان در تعیین منابع کسب معرفت (معرفت‌شناسی) و به دنبال آن تعیین روشهای خود دارد. نوع نگاه به انسان و کنشهای او در روش توصیف، تبیین کنشهای انسانی و نیز پیش‌بینی و تغییر کنشهای او بسیار مؤثر است. برای مثال، در پاسخ به این پرسشها که: عقل چه نقشی در شناخت بر عهده دارد؟ شناخت معقول چه ویژگی‌هایی دارد؟ آیا روش تحقیق در مسئله‌ای خاص عقلی است یا تجربی و حسی؟، نمی‌توان فارغ از نوع تصور از انسان، جواب درخوری داد.

انسان‌شناسی از این رو که در تعیین و تعریف عقلانیت و تصدیق یا عدم تصدیق باورهای فراحسی تأثیر جدی دارد، به طور کلی می‌تواند موجب معرفت‌شناسی متفاوتی شود؛ به نحوی که اگر انسان‌شناسی ما تغییر یابد، نظام معرفت‌شناسی نیز تغییر خواهد یافت و با تغییر نظام معرفت‌شناسی، نظام روش‌شناختی ما نیز تغییر خواهد کرد. برای نمونه، در این باره می‌توان به دیدگاه یکی از فیلسوفان معروف در حوزه دین‌پژوهی اشاره کرد؛ پروفیسور آلون پلنتینگ<sup>1</sup> از معرفت‌شناسان و فیلسوفان برجسته متعلق به مکتب معرفت‌شناسی اصلاح شده است. بنا بر دیدگاه او، نوع نگرش یک انسان در مورد عقلانیت باورهای دینی متأثر از نوع تصور او از انسان (انسان‌شناسی) است (پلنتینگ، 2000: 167). وی در آثارش تمام تلاش خود را معطوف به این دیدگاه می‌کند که باورهای دینی از مصادیق باورهایی است که بدون نیاز به استدلال، دارای ارزش عقلانی و معرفتی‌اند؛ اما در نهایت در دفاع از تلقی خود از باورهای دینی، به انسان‌شناسی خاصی تمسک می‌کند و اختلاف خود را با مخالفان و منتقدان، به اختلاف و تفاوت در نوع نگرششان به انسان معطوف می‌سازد.

### 3. برابند روش‌شناختی انسان‌شناسی پارادایم‌ها در علوم انسانی

سه پارادایم رایج در علوم انسانی، هر کدام با ایده‌ای خاص در باب ماهیت انسان و واقعیت و معرفت‌شناسی خاص خود، روش‌شناسی‌های متفاوتی را در حوزه پژوهشهای علوم انسانی ارائه می‌دهند که در ادامه به آن می‌پردازیم.

1. Alvin Planting

### یک) انسان‌شناسی اثباتی و روش‌شناسی علوم انسانی

با توجه به تعریف پارادایم پوزیتیویستی از انسان، موضوع علوم انسانی پوزیتیویستی به شناخت علل طبیعی حتی به نحو محدودتر برمی‌گردد و میان روش در علوم طبیعی و علوم انسانی تفاوتی نمی‌گذارد.

در پارادایم پوزیتیویستی بر اساس نگاه مکانیکی به انسان، عمدتاً از روش کمی استفاده می‌شود. گال نیز معتقد است که پژوهش کمی تقریباً مترادف با پژوهش اثبات‌گراست (والتر، 1394، ج 1: 60)؛ در حالی که روش پژوهشی رایج در پارادایم‌های تفسیری و انتقادی، بیشتر روش‌های کیفی است؛ زیرا مطالعه تفسیری، متغیرهای مستقل و وابسته را از قبل تعریف نمی‌کند، بلکه بر پیچیدگی کامل معنابخشی انسان که در وضعیت‌های گوناگون بروز می‌کند، متمرکز است. در پارادایم اثباتی، انسان همچون طبیعت است و با این تعریف هر روشی که برای تحقیق در طبیعت مد نظر است، دقیقاً درباره انسان به کار گرفته می‌شود. آگوست کنت، جامعه‌شناسی را به عنوان تنها علم انسانی پس از ریاضیات، اخترشناسی، فیزیک، شیمی و زیست‌شناسی می‌داند (فروند، 1375: 62-59). استوارت میل نیز در کتاب نظام منطقی، بر اصل یکنواختی طبیعت تأکید می‌کند که شامل همه پدیده‌های طبیعی و اجتماعی می‌شود (ساعی، 1392: 116). از این رو، تمامی تبیین‌های علمی اساساً یک ساختار منطقی و تحقیقی دارند. انسان و کنش‌های او هم جزئی از طبیعت و همچون شیء خارجی انگاشته می‌شود. آنتونی گیدنز در توضیح این رویکرد می‌نویسد: «بر اساس این دیدگاه، پدیده‌های مربوط به ذهنیت، خواست و اراده انسانی نمی‌توانند مانع خاصی بر سر راه بررسی رفتار اجتماعی به مثابه شیء خارجی همانند اشیای جهان طبیعی ایجاد کنند» (بلیکی، 1391: 72).

این پارادایم بر شیء‌وارگی و طبیعت‌گرایی (بیل، 1373: 374) استوار است و معتقد است انسان و جامعه را می‌توان به روش علم طبیعی مطالعه کرد تا از این راه علوم اجتماعی یا انسانی را از وضع غیر رضایت‌بخش و آلودگی به متافیزیک، دین و ارزش‌های اخلاقی رهایی بخشید. پیش‌فرض مهم تجربه‌گرایی، باور نداشتن به امور فراسوی پدیده‌های مشاهده‌پذیر عینی و وجود صفات غیر عینی طبیعت است. برای دستیابی به علم تجربی باید فقط در میان امور مشاهده‌پذیر، حقیقت را جستجو کرد و امور غیر مشاهده‌پذیر و فراسوی تجربه را قاطعانه رد کرد و نباید هیچ دخالتی در کار علم داشته باشند. (بلیکی، 1391: 222)

پس از کنت و میل، این جریان ادامه داشت و توسط پوزیتیویست‌های منطقی به اوج خود رسید و پس از آنها نیز با حکم و اصطلاحاتی همراه بود؛ اما روح همه آنها تعریف به روش تجربی است. همچنان که کارل پوپر از منتقدان پوزیتیویست منطقی در موضعی مشابه می‌گوید: «صراری ندارم بر اینکه هیچ‌گونه اختلافی میان روش‌های علوم نظری درباره طبیعت و در باب جامعه وجود ندارد؛ چنین تفاوتی حتی میان شاخه‌های گوناگون خود علوم طبیعی و میان رشته‌های علوم اجتماعی آشکارا دیده می‌شود، ... ولی من مانند کنت و میل - و بسیاری از افراد دیگر... - معتقدم که روش‌های این دو عرصه، اساساً یکسان

هستند» (سروش، 1370: 24). از این رو، برخی از مروّجان پوپر در تعریف علوم انسانی گفته‌اند: «علوم انسانی علمی‌اند که رفتارهای جمعی و فردی، ارادی و غیر ارادی و آگاهانه و ناآگاهانه انسان را به قالبهای نظامهای تجربه‌پذیر می‌ریزند». (همان)

طبق این تعریف، علمی بودن دانشهای انسانی همانند علوم طبیعی، برآمده از خصوصیت تجربی بودن آنهاست؛ یعنی علوم انسانی هیچ تمایزی با علوم طبیعی ندارند. بر اساس این رویکرد، مابعدالطبیعه و آموزه‌های دینی، باورها و ارزشهای غیر علمی و مهمل قلمداد می‌شوند که ارزش علمی ندارند و نمی‌توان آنها را با روش تجربی اثبات کرد.

نتیجه اینکه، انسان‌شناسی پوزیتیویستی، دو گونه تأثیر در روش‌شناسی پارادایم اثباتی می‌گذارد: اول، تأثیر در نظریه وحدت روش در علوم انسانی و طبیعی؛ دوم، تأثیر در نوع روش مورد استفاده که از سنخ روش کمی است.

#### دو انسان‌شناسی تفسیری و روش‌شناسی علوم انسانی

از آنجا که منشأ فعل در انسان، اراده آزاد اوست؛ موضوع علوم انسانی در پارادایم تفسیری، جستجو در درون انسان برای یافتن منشأ اراده است و در نتیجه، روش یا روشهای اصلی در علوم انسانی، روشهایی‌اند که به تحقیق در درون انسان می‌پردازند که به طور عموم این روشها را در علوم انسانی با ویژگی تفهیمی، هرمنوتیکی با خصوصیات کیفی می‌شناسند.

در پارادایم تفسیری، انسان یک شیء مکانیکی و مجبور نیست؛ زیرا کنشهای انسان با معنا، متمایل به هدف و همراه با اراده آزاد و آگاهی‌اند. بنابر این، در این رویکرد، واقعیت خارج از انسان نیست، بلکه در درون ذهن و آگاهی او قرار دارد. پس به جای تبیین علی باید به فهم همدلانه و مشارکتی روی آورد. به جای تمرکز بر مشاهده تجربی دقیق و اندازه‌گیری کمی رفتار انسان، به معنای رفتار یا کنش انسانی، از طریق تعامل خلاق و فعالانه توجه می‌شود (ایمان، 1391: 65-71؛ بلیکی، 1391: 93-116). در این رویکرد، ویژگی واقعیت اجتماعی آن چیزهایی است که انسانها در زندگی روزمره در ارتباط‌شناختی از پدیده‌ها دارند.

ویلهم دیلتای تلاش گسترده‌ای کرد تا تمایز علوم انسانی را با علوم طبیعی نشان دهد. به نظر او، علوم انسانی بر خلاف علوم طبیعی، پدیده‌هایی تاریخی و فرهنگی‌اند و به خود آگاهی انسان، حاکمیت اراده و مسئولیت او در قبال خویش، قابلیت مقاومت در مقابل هر نوع تعالی با تکیه بر اختیار مرتبط است (بلیکی، 1391: 119). او در نوشته‌های خود میان علوم انسانی و طبیعی از راه تقابل میان تبیین علی طبیعی به عنوان روش پوزیتیویستی و فاهمه تاریخی تفاوت می‌گذارد. وی در تلاش برای تعیین مناسب‌ترین روش برای تبیین

### 305 **بررسی مبانی انسان‌شناختی علوم انسانی غربی و اقتضانات روش‌شناختی آن**

عنصر فاهمه تاریخی، ابتدا به توصیف<sup>1</sup> و سپس تفسیر<sup>2</sup> روی آورد. ویژگی مهمی که ديلتای را از فلاسفه تاریخی، هرمنوتیکی و تفهیمی قبل از خود متمایز می‌کند، مبناسازی فلسفی او برای این رویکردهای گوناگون است. او این رویکرد را در راستای عینیت بخشی به علوم انسانی مد نظر قرار داد؛ بدون چنین مشروعیت علمی، علوم انسانی در مخاطره بود... از دیدگاه ديلتای، اگر این حیطه از معرفت انسانی بخواهد از اعتبار علمی برخوردار شود، باید بر روش‌شناسی صحیحی مبتنی باشد (بانداس، 2007: 403). این روش‌شناسی صحیح از دو منبع توصیف و تفسیر اشراق می‌شود.

بنابر این، با توجه به تعریف ديلتای از ماهیت انسان، یکی از نقاط اتصال «روش» با «ماهیت انسان» در همین نقطه، معنا شکل می‌گیرد. این مقوله که حکایت وجوه کیفی‌ای در انسان است، نقش مهمی در کاوشهای علوم انسانی ایفا می‌کند. در نظر ديلتای، روش متنفاذ در علوم انسانی، عبارت است از روش فهم و تفسیر تمام عملکردها و حقایق علوم انسانی که در فهم متمرکز شده است. در همه جا فهم است که جهانی را به روی ما می‌گشاید و بر مبنای تجربه زیسته و خودفهمی و تعامل پیوسته و مستدام آنها، به فهم در آوردن اشخاص دیگر و تجلیات زندگی آنان پدید می‌آید. (دیلتای، 1383: 333)

#### سه) انسان‌شناسی انتقادی و روش‌شناسی علوم انسانی

وجه مشترک رویکردهای انتقادی نیز در خصوص انسان این است که انسانها را به عنوان فاعلهای آزاد و مختاری در نظر می‌گیرند که قادر به خلق و کنترل زندگی خود هستند، به شرطی که جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، فاقد هر نوع از خود بیگانگی باشد. آنان جامعه سرمایه‌داری را به دلیل ناکامی‌اش در ارضای خواسته‌های اصیل انسان و ایجاد نیازها و خواسته‌های کاذب، به طور بنیادی غیر عقلانی می‌انگارند. به همین دلیل، آثار نخستین نظریه پردازان انتقادی، تا حد زیادی معطوف به ارائه دیدگاهی خاص درباره موجود انسانی و ارائه نقدی بر سرمایه‌داری است (بلیکی، 1391: 129-128). با این اوصاف و با آنچه در باره انسان‌شناسی مارکس گفته شد، روش مطلوب تحقیقات اجتماعی در این پارادایم باید دارای شاخصه‌هایی چون: اجتماعی بودن، عملی بودن، عدم اتکا بر آگاهی کاذب، انقلابی و در راستای تغییر، هدفمند، مبتنی بر اختیار و آزادی، لحاظ جبر محیطی، تکامل بخشی به آگاهی‌های عمومی که اغلب کاذب است، باشد.

مسلماً روش مورد استفاده در پارادایم‌های اثباتی و تفسیری، برآورنده این ویژگی‌ها نیست و برای پوشش دادن به همه توقعات این پارادایم، قطعاً باید روشی متفاوت از دو پارادایم قبلی اتخاذ شود؛ روشی که ویژگی‌های «عمل‌گرایی خلاقانه انقلابی در جبر طبیعت و جامعه، برای رسیدن به کمال انسان آزاد» را برآورده سازد. (حسنی و موسوی، 1395: 160)

1. Description  
2. Interpretation

یکی از این روشها، روش تحقیق اقدامی (اقدام پژوهی) است. روش تحقیقی برآمده از اصول رویکرد انتقادی که بالتبع سازگاری قابل توجهی با آن دارد. از جمله ویژگی‌های اساسی این تحقیق، عملی بودن، تحول‌گرا، دوری بودن، مشارکتی بودن (ایمان، 1391: 109-115)، مملو از ارزش بودن (مکین و واتپد، 2006: 23) و التزام اخلاقی داشتن است. (همان: 24)

باتوجه به ویژگی‌هایی که مارکس برای انسان ترسیم می‌کند، مانند حضور توأمان اختیار و جبر در اعمال اجتماعی، توجه به کار و اجتماعی بودن و مسئله تغییر، به وضوح می‌توان دخالت آموزه‌های انسان‌شناسانه مارکس در روش تحقیق اقدامی را ملاحظه کرد و این امر به روشنی بیانگر آن است که چگونه روش‌شناسی و بالتبع روش تحقیق یک پارادایم، از هستی‌شناسی موضوع علوم انسانی و به عبارتی از مبانی انسان‌شناسی آن ارتزاق می‌کند.

#### 4. نقد و بررسی برابند روش‌شناختی علوم انسانی

همان‌طور که در تبیین دیدگاه پارادایم تفسیری گذشت، از دیدگاه محققان تفسیری با اکتفا به روش تجربی صرف نمی‌توان به اهدافی چون تفهّم و «معناکاوی» کنشهای انسانی دست یافت و میان علوم انسانی و علوم طبیعی تمایز قطعی وجود دارد. با این وجود، رویکرد تفسیری نیز خود دچار نقیصه و کمبود است؛ زیرا روش تفهّمی صرفاً ناظر به بعد توصیفی علوم انسانی است و نه ابعاد هنجاری و دستوری آنها. حتی در بعد توصیفی نیز نهایت دستاورد این مکتب آن است که روش علوم انسانی با روش تجربی در علوم طبیعی تفاوتی دارد. محققان انتقادی، رویکرد تفسیری را نیز به جهت افراط در نسبی‌گرایی و سوپراکتیوتی‌گرایی نقد می‌کنند. رویکرد انتقادی با ارزشهای پارادایمی (مانند اصالت تحول، آزادی، رهایی‌بخشی، نفی سلطه و...) تعریفی از انسان ارائه می‌کند که بر اساس آن می‌تواند به تغییر و تحول هدفمند در محیط پردازد. در این رویکرد، انسان در یک رابطه دیالکتیکی به جای رابطه علی (اثباتی) یا متقابل (تفسیری) با محیط قرار می‌گیرد. در این دیدگاه، قانون تاریخ در خدمت انسان برای تحول در شرایط زندگی او و در راستای نفی سلطه و رهایی تعریف می‌شود. اگر چه نقش انسان در پارادایم انتقادی برای تغییر و تحول پذیرفته شده است، ولی جبریت ناشی از ماتریالیسم تاریخی و پذیرش نوع خاصی از تحول که با فرایند پذیرش شده تاریخ انطباق دارد را نمی‌توان نادیده گرفت. از طرفی دیدگاه مادی‌گرایانه غالب بر این رویکرد، هرگونه ارزش یا معانی غیر مادی مستقل را نفی می‌کند. (ایمان، 1387: 264)

پارادایم‌های غالب در علوم انسانی با ترسیم انسان، ادعای ارائه الگوهای خاصی از انسان دارند. طی مباحث گذشته به طور اجمال به برخی از این دیدگاهها اشاره شد. تمامی طرحها و ایده‌های متأثر از این پارادایم با خصیصه تجربی، مادی‌گرایانه و سکولاریستی توأم می‌باشند. لذا توجه به مبانی و چارچوب



### 307 **بررسی مبانی انسان‌شناختی علوم انسانی غربی و اقتضانات روش‌شناختی آن**

معرفت‌شناختی دینی در ارائه‌ای مطلوب در باب ماهیت انسان و به تبع اتخاذ رویکرد معرفت‌شناختی و روش‌شناختی دین در تولید علوم انسانی دینی و اسلامی ضروری می‌نماید.

بر خلاف مبانی انسان‌شناختی علوم انسانی غربی، انسان از دیدگاه اسلام، موجودی ذو ابعاد و دارای بعد جسمانی و روحانی است. حقیقت انسان، روح اوست؛ از این رو بدون شناخت روح، شناسایی انسان ناممکن است. روح نیز مجرد است و مجرد، قسمی از هستی است. هستی‌شناسی وابسته به جهان‌بینی الهی است؛ چون در جهان‌بینی الهی دانسته می‌شود که در نظام هستی، خدا موجود واجب است و سایر موجودها فیض نشئت گرفته از اویند. پس مسیر شناخت انسان، از جهان‌بینی الهی به هستی‌شناسی و از آن به انسان‌شناسی است و این شناخت، اصلی موضوعی و پیش‌فرض همه علوم انسانی است. (جوادی آملی، 1395: 73-72)

کنشهای انسانی ذو ابعادند؛ لذا برای فهم حقیقت آنها نباید خود را محدود به یک روش کرد. انسان دارای مراتب و سطوح مختلفی است و به تبع آن، به لحاظ منع‌شناختی نیز برای شناخت او باید به منابع معرفتی مختلفی چون: حس، طبیعت، عقل و نقل مراجعه کرد (طباطبایی، 1417، ج 5: 312). به لحاظ مسئله صدق و کذب و اعتبارسنجی نیز با عنایت به ساحت‌های مختلف تجربی، عقلانی و شهودی انسانی، یافته‌های حاصل از هر ساحت، ملاک منطقی خاص خود را می‌طلبد و اعتبارسنجی آن با توجه به تفاوت نفس‌الامر آنها متفاوت خواهد بود (مطهری، 1404، ج 1: 401). بنابر این، تنوع ساحت‌های انسانی لاجرم منابع معرفتی متفاوتی را در عرصه علوم انسانی، فرا روی موکد علم قرار می‌دهد.

انسان در واقع جامع جمیع ساحت‌های چهارگانه به لحاظ ساختار وجودی است؛ ماده، مثال، عقل و ملکوت. بر این اساس، انسان یک حقیقت واحده ذومراتب است که یک مرتبه و جنبه‌اش، مرتبه و جنبه به اصطلاح سفلی و حیوانی و ملکی و طبیعی است؛ یک مرتبه و ساحت وجودی‌اش، جنبه علوی و ملکوتی و رحمانی انسان است. آن جنبه رحمانی به لحاظ ساختاری سه وجه ساختاری مثالی و عقلی و الهی را در خودش قرار می‌دهد و این جنبه به اصطلاح ملکی‌اش فقط همان بعد اولیه یا لایه اول ساختار انسانی را قرار می‌دهد (شیرازی، 1410، ج 3: 510). لذا برای شناخت و تبیین ساختار و هویت وجودی انسان علاوه بر روش تجربی باید از سه روش عقلی، شهودی و نقلی نیز بهره جست. از این رو، در چارچوب اسلامی تولید علم و با عنایت به موضوع علوم انسانی؛ یعنی انسان و کنشهای انسانی که عوامل مختلف ظاهری، باطنی، روحی و جسمانی، آشکار و نهان در شکل‌گیری آن تأثیر دارند و با توجه به اعتبار و روایی نقل، شهود باطنی و وحی الهی در کنار منابع تجربی و عقلانی (طباطبایی، 1409، ج 2: 20-12) نمی‌توان همچون رویکرد اثباتی تنها و صرفاً به روش تجربی اکتفا کرد و به بهانه علمی نبودن، تنها به متد تجربی بسنده کرد. از این رو، با توجه به مراتب و سطوح طولی ظاهری و باطنی انسان، روش مطالعه او نیز باید دارای سلسله‌مراتب طولی و نظامند باشد.

همچنین، جنبه‌های مختلف وجودی انسان، منقطع و به شکل انضمامی در کنار هم جمع نشده‌اند؛ لذا روشهای مطالعه او در سطوح مختلف شناختی دارای پیوستگی و ترتیب است. حیات انسان به عنوان موضوع علوم انسانی، پدیده‌ای واحد است و با این وحدت است که استعدادهای وجود انسان به فعلیت می‌رسند و باعث سعادت‌مندی انسان می‌شوند. به این ترتیب، در کنار روش تجزیه‌ای که در دوران اخیر به عنوان ضرورت تخصص رایج شده است، باید از روش ترکیبی نیز استفاده کرد؛ زیرا روش تجزیه‌ای محض، باعث شده هر دانشمند و محقق که به تحقیق درباره یکی از ابعاد انسانی می‌پردازد، آن چنان در مسائل مربوط به آن بعد غوطه‌ور شود که کل موجودیت انسان را در همان بعد ببیند. (جعفری، 1389: 36-23)

بنابر این، روش اثباتی؛ یعنی روش تجربی، تنها قادر به مطالعه تظاهرات بیرونی رفتار انسان به عنوان نازل‌ترین مرتبه شناخت است. اما درک معنا و مفهوم کنشهای انسان و قصد و انگیزه او در سطح متوسط، نیازمند روش عقلانی و در سطحی بالاتر، نیازمند روش شهودی و وحیانی است و این داده‌ها به نحو طولی مؤید و مترتب بر هم خواهند بود (طباطبایی، 1409، ج 2: 160-133؛ 1417، ج 1: 368). غفلت از جنبه‌های عقلانی یا فراتر از عقل انسان؛ یعنی محرومیت از روشهای عقلانی و وحیانی در پژوهش علوم انسانی و ارائه توصیفی ناقص از انسان و تجویز راه‌حلهای ناکارآمد در حل معضلات و مشکلات انسان و جامعه انسانی.

#### (د) بحث و نتیجه‌گیری

پارادایم‌های رایج در علوم انسانی علاوه بر خصیصه مشترک تجربی، انسان‌محورانه، مادی‌گرایانه و سکولاریستی که در تضاد با مبانی اسلام است، هر یک نگاه خاص خود را به انسان و کنشهای انسانی دارند و بی‌تردید این اختلاف دیدگاهها در خصوص انسان، استلزامات روش‌شناسانه خاص خود را در مطالعه انسان و جوامع انسانی در پی خواهد داشت. تصور مکانیکی از انسان و عدم جایگاه اراده و اختیار در شناختهای انسانی، در رویکرد اثباتی سبب عدم تمایز میان علوم انسانی و طبیعی و به تبع آن، اتخاذ روشهای کمی و مشابه علوم طبیعی در حوزه علوم انسانی می‌شود. در واقع؛ شناسایی انسان، مبتنی بر ارزشهای حاکم بر پارادایم پوزیتیویستی مانند ثبات، نظم و تعادل و متکی بر قوانین علی محیطی که توسط اندیشمندان و از طریق روشهای تجربی کمی‌گرایانه اعمال شده، صورت می‌پذیرد. در مقابل، پارادایم تفسیری بر خلاف رویکرد اثباتی، به جای تمرکز بر محیط بیرونی انسان، بر معانی‌ای که انسان در هنگام کنش می‌سازد متکی است و بر اصالت انسان و خلاقیت‌های او تأکید می‌کند. لذا از استلزامات روش‌شناختی این پارادایم، تأکید بر فهم و تفسیر و در نتیجه، تمرکز بر روشهای کیفی تحقیق است. براساس پارادایم انتقادی نیز انسان با داشتن خلاقیت و توانایی‌های بالقوه انسانی میان جبر و اختیار قرار دارد. در این پارادایم، انسان در محدودیتهای اجتماعی و تاریخی به سر می‌برد؛ اما می‌تواند با شناخت قوانین موجود در جامعه، از این محدودیت‌رهای

309 **◆** بررسی مبانی انسان‌شناختی علوم انسانی غربی و اقتضانات روش‌شناختی آن

یابد و در مواقع لزوم، ساختارشکنی کرده و بر اساس خلاقیت‌های انسانی، تغییرات هدفمند ایجاد کند. از این رو، استفاده از روشهایی با مشخصه «عمل‌گرایی خلاقانه انقلابی در جبر طبیعت و جامعه، برای رسیدن به کمال انسان آزاد» مانند تحقیق اقدامی مورد استفاده این اندیشمندان قرار می‌گیرد.



## منابع

- آریلاستر، آنتونی (1377). ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب. ترجمه عباس مخبر. تهران: مرکز، چ سوم.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (1404 ق). الشفاء المنطق. قم: عقیقی.
- ایمان، محمدتقی (1387). «ارزیابی پارادایمی انسان به عنوان عنصر اساسی در طراحی پارادایم الهی». روش‌شناسی علوم انسانی، سال چهاردهم، ش 54: 46-25.
- ایمان، محمدتقی (1391). فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- براون، کالین (1384). فلسفه و ایمان مسیحی. ترجمه میکائیلیان. تهران: علمی و فرهنگی، چ دوم.
- بلیکی، نورمن (1391). پارادایم‌های تحقیق در علوم انسانی. ترجمه محمدرضا حسنی، محمدتقی ایمان و مسعود ماجدی. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- پیررا، آندره (1352). مارکس و مارکسیسم. ترجمه شجاع‌الدین ضیاییان. [بی‌جا]: [بی‌نا].
- جعفری، محمدتقی (1389). شناخت انسان در تصعید حیات تکاملی. تهران: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
- جمعی از نویسندگان (1361). علوم انسانی، اسلام و انقلاب فرهنگی. تهران: جهاد دانشگاهی.
- جوادی آملی، عبدالله (1395). تفسیر انسان به انسان. قم: اسرا.
- حسنی حمیدرضا و هادی موسوی (1395). انسان‌کنش‌شناسی هرمنوتیکی، تفسیری و انتقادی. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- حقیقت، سید صادق (1387). روش‌شناسی علوم سیاسی. قم: دانشگاه مفید، چ دوم.
- دورکیم، امیل (1360). فلسفه و جامعه‌شناسی. ترجمه فرحناز خمسه. تهران: مطالعه فرهنگها.
- دیلتای، ویلهلم (1383). ذات فلسفه. ترجمه حسن رحمانی. قم: دانشگاه مفید.
- دیویس، تونی (1378). امانیسم. ترجمه عباس مخبر. تهران: مرکز.
- راسل، برتراند (1373). تاریخ فلسفه غرب. ترجمه نجف دریابندری. تهران: کتاب پرواز، چ ششم.
- رحیمی بروجردی، علیرضا (1370). سیر تحول اندیشه و تفکر عصر جدید در اروپا. تهران: علمی.
- ریتز، جورج (1387). نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: علمی، چ سیزدهم.
- ساعی، علی (1392). عقلانیت دانش علمی روش‌شناسی انتقادی. تهران: آگه.
- سروش، عبدالکریم (1370). تفوج صنع. تهران: سروش.
- شیرازی، صدرالدین محمد (1410 ق). الحکمه المتعالیه فی الأسفار العقلیه الأربعة. بیروت: التراث العربی، الطبعة الرابعة.
- صانع پور، مریم (1381). خدا و دین در رویکردی اومانستی. تهران: دانش و اندیشه معاصر.
- طباطبایی، محمدحسین (1409 ق). اصول فلسفه و روش رئالیسم. قم: صدرا.
- طباطبایی، محمدحسین (1417 ق). المیزان فی تفسیر القرآن. قم: جامعه مدرسین.

311  $\diamond$  بررسی مبانی انسان‌شناختی علوم انسانی غربی و اقتضانات روش‌شناختی آن

- طباطبایی، محمدحسین (بی تا). پاورقی‌های اسفار در الحکمه المتعالیه صدرالدین محمد شیرازی. قم: مصطفوی.
- فرید، محمدصادق (1372). مبانی انسان‌شناسی. تهران: منصوری.
- فروند، جولیان (1375). نظریه‌های علوم انسانی. ترجمه کاردان. تهران: نشر دانشگاهی.
- قدیری اصلی، باقر (1372). کلیات علم اقتصاد. تهران: سپهر، چ هفتم.
- کاظمینی و هنرور (1393). «موضوع و ماهیت علوم انسانی و جایگاه آن در منظومه علوم با تأکید بر آرا و نظریات فارابی». قبسات، ش 74.
- کرد فیروزجایی، یارعلی (1382). «سیر تکوین انسان‌مداری در فلسفه غرب». معرفت، ش 69.
- کریمی، عطاءالله (1369). فقر تاریخی‌نگری (بررسی انتقادی مقالات قبض و بسط شریعت از دکتر سروش). تهران: علامه طباطبایی.
- کریمی، مطهره (94-1393). «تأثیر مبانی انسان‌شناختی بر علوم انسانی با تأکید بر علامه محمدتقی جعفری». ۲، ش 20-21: 183-206.
- کهون، لارنس (1385). از مدرنیسم تا پست‌مدرنیسم. ویراستار عبدالکریم رشیدیان. تهران: نی، چ پنجم.
- لسل، استیونس (1368). هفت نظریه درباره طبیعت انسان. ترجمه بهرام محسن پور. تهران: رشد.
- لیتل، دانیل (1373). درآمدی به فلسفه علم الاجتماع. ترجمه سروش. تهران: صراط.
- مجموعه مصاحبه‌های همایش تحول در علوم انسانی (1391). تحول در علوم انسانی. قم: کتاب فردا.
- مجموعه مقالات و مصاحبه‌های برگزیده (1378). رابطه ایدئولوژی و فرهنگ اسلامی با علوم انسانی. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- مدنی، اصغر (1393). بررسی مقایسه‌ای امانیسم در اسلام و غرب. تهران: رامان سخن.
- مطهری، مرتضی (1377). مجموعه آثار. تهران: صدرا.
- مطهری، مرتضی (1404 ق). شرح مبسوط منظومه. تهران: حکمت.
- میرباقری، سید محمد مهدی (1391). گفتارهایی پیرامون تحول در علوم انسانی. قم: فجر ولایت.
- والتر، بورگ؛ مردیت گال و همکاران (1394). روشهای تحقیق کتی و کیفی در علوم تربیتی و روان‌شناسی. ترجمه احمد رضا نصر و همکاران. تهران: سمت.
- وبر، ماکس (1368). دانشمند و سیاستمدار، ترجمه احمد نقیب‌زاده. تهران: دانشگاه، تهران.
- A Group of Writers (1982). **Humanities, Islam and Cultural Revolution**. Tehran: Academic Jihad.
- Abrilastron, Anthony (1998). **The Emergence and fall of Western Liberalism**. Translation: Abbas Mokhtber. Tehran: Markaz Publication, Third Edition.
- Blick, Norman (2012). **Research Paradigms in Humanities**. Translation by Mohammad Reza Hosni, Mohammad Taghi Iman & Masoud Majedi. Qom: Department of Research in Domain and University.

- Boundas, Constantin V. (2007). **The Edinburgh Companion to Twentieth-Century Philosophies**. Great Britain: Edinburgh University Press.
- Brown, Colin (2005). **Christian Philosophy and Faith**. 2th p. Translation: Mykhailian. Tehran: Scientific and Cultural Publication.
- Collection of Interviews on Transformation in the Humanities (2012). **Evolution in the Humanities**. Qom: The Book of Tomorrow, Vol. 3.
- Diltai, Wilhelm (2004). **The Essence of Philosophy**. Translator Hasan Rahmani. Qom: University of Mofid Publications.
- Durkheim, Emil (1981). **Philosophy and Sociology**. Translation by Farahnaz Khamseh, Tehran: Study of Cultures.
- Edwards, Frederick. (2000). **What is Humanism**. In: www.the American Humanism Association.com.
- Farbod, Mohammad Sadegh (1993). **Fundamentals of Anthropology**. Tehran: Mansouri.
- Freund, Julien (1996). **Theories of the Humanities**. Translator: Kardan. Tehran: Academic Publishing.
- Ghadiri Asly, Baqir (1993). **General Economics**. Tehran: Sepehr, Seventh Edition.
- Haghighat, Seyed Sadegh (2008). **Methodology of Political Science**. Qom: Mofid University, Second Edition.
- Hasni, Hamid Reza & Hadi Mousavi (2016). **Man and Hermeneutic, Interpretative and Critical Practise**. Qom: Department of Research in Domain and University.
- Hollis, Martin (1996). **Philosophy of Social Science**. London.
- Ibn Sina, Hussein ibn Abdullah (1983). **Al-Shafa, Al-Mantiq**. Qom: Afifi.
- Iman, M.T. (2008). "Evaluation of Human Paradigm as an Elemental in the Design of Divine Paradigm". 14<sup>th</sup> year, 54: 46-25.
- Iman, M.T. (2012). **The Philosophy of Research Method in Human Sciences**. Qom: Department of Research in Domain and University.
- Ingram, John K. (1901). **Human Nature and Morals**. London: Adam & Charles Blanck.
- Jafari, Mohammad Taghi (2010). **Cognition of Man in the Sublimation of Evolutionary Life**. Tehran: Allameh Jafari Publishing Institute.
- Javadi Amoli, Abdullah (2016). **Interpretation of Man to Man**. Qom: Asra.
- Karimi, Ata Allah (1990). **Poverty of Historians (Critical Review of Prehension and Expansion Sharia by Dr. Soroush)**. Tehran: Allameh Tabatabaei.
- Karimi, Motahareh (2014-15). "The Effect of Anthropological Foundations on Humanities, with Emphasis on Allameh Mohammad Taghi Jafari". No. 20-21: 183-206.
- Kazemeini & Honarwar (2014). "The Subject and Nature of Human Sciences and its Position in the Science System with Emphasis on al-Farabi's Views and Views". *Ghabasat Magzin*, No. 14.

- Kohen, Lawrence (2006). **From Modernism to Postmodernism**. Editor Abdolkarim Rashidian. Fifth Edition, Tehran: Ney.
- Kord Firozjaye, Yar Ali (2003). “**The Evolutionary Process of Humanities in Western Philosophy**”. *Maerefat Magzin*, No. 69.
- Leslie, Stevenson (1989). **Seven Theories on the Nature of Man**. Translated by Bahram Mohsenpour. Tehran: Roshed.
- Little, Daniel (1994). **An Introduction to the Philosophy of Social Science**. Translation by Soroush. Tehran: Searat.
- Mackniff, Jean & Jack Whithead (2006). **All you need to know about Action Research**. London: Sage.
- Madani, Asghar (2014). **A Comparative Study of Islamic Comparisons in Islam and the West**. Tehran: Raman Sokhan.
- McGrath, Alister (2012). **Reformation Thought, an Introduction**. Wiley Blackwell.
- Mirbagheri, Seyyed Mohammad Mehdi (2012). **Speeches on the Transformation in the Humanities**. Qom: Fajr Velayat.
- Motehari, Morteza (1983). **Explicit Understanding of the Poem**. Tehran: Hekmat Publications.
- Motehari, Morteza (1998). **Collection of Works**. Tehran: Sadra.
- Neuman, W. L. (1997). **Social Research Methods**. Qualitative and Quantitative Approaches. London: Allyn and Bacon.
- Pereira, Andrea (1973). **Marx and Marxism**. Translation by Shojaeddin Ziaieian.
- Planting, Alvin (2000). **Warranted Christian Belief**. Oxford University Press.
- Proceedings and Selected Interviews (1999). **The Relationship of Islamic Ideology and Culture with the Humanities**. Qom: Domain and University Research Institute.
- Rahimi Boroujerdi, Alireza (1991). **The Evolution of New Age Thinking and Thought in Europe**. Tehran: Scientific.
- Rieters, George (2008). **Theory of Sociology in Contemporary**. Translated by Mohsen Sallati. Tehran: Scientific, Thirteenth Edition.
- Russell, Bertrand (1994). **History of Western Philosophy**. Translation of Najaf Dari Abdari. Tehran: Book of Flight, Sixth Edition.
- Sae, Ali (2013). **Rationale of Scientific Knowledge of Critical Methodology**. Tehran: Agaeh.
- Sanepour, Maryam (2002). **God and Religion in the Humanist Approach**. Tehran: Contemporary.
- Shirazi, Sadr al-Din Muhammad (1989). **The Transcendental Wisdom in the Four Mental Travels**. Beirut: Arab Heritage, 4th Ed.
- Soroush, Abdolkarim (1987). **Circulation in Creation**. Tehran: Soroush.
- Steelwater, Eliza (1998). **Encyclopedia of Applied Ethichs**. Ruth Chadwick (ed). San Diego: Academic Press, Vol Grudin, Robert 2.
- Stiner, M. (1971). **The Ego and Her Own**. New York: Harper and Row.

- Tabatabai, Mohammad Hussein (-). **Footnotes of Asfar in al-Hekma al-Meta'aliyeh Sadr al-Din Mohammad Shirazi**. Qom: Mostafavi Publication.
- Tabatabai, Mohammad Hussein (1417). **Al-Meizan, the Interpretation of the Koran**. Qom: Society of Teachers Publishing.
- Tabatabai, Mohammad Hussein (1988). **Principles of Philosophy and the Method of Realism**. Qom: Sadra.
- Walter, Borg; Meredith Gal & Colleagues (2015). **Quantitative and Qualitative Research Methods in Educational Sciences and Psychology**. Translated by Ahmad Reza Nasr & et al. Tehran: Samet.
- Weber, Max (1968). **Economy And society**. Edited by Guenther Roth and Chaus Wittich. New York: Bedminister.
- Weber, Max (1989). **Scientist and Politician**. Translation by Ahmad Nighbzadeh. Tehran: University Tehran Press.

